

ضرورت آموزشی زبان مادری



حیثیت صمیمانه

هستند.

حالا تا حدودی معلوم می شود که چرا آذربایجانی باید به زبان مادری خود، آموزش ببیند کودکی که در آذربایجان به دنیا می آید، در یک زمینه اجتماعی-فرهنگی متمایز از مناطق فارس زبان بزرگ می شود و در اعمال کودکی با افرادی در تعامل است که به زبان ترکی صحبت نموده واژه ها، کلمات، جملات، اصطلاحات و مفاهیم ها در این زبان و با این زبان می آموزد و با آن مفاهیم به اندیشیدن می پردازد این فرآیند یک دفعه بنا ورود کودک به دبستان فرومی ریزد. کلمات، واژه ها، جملات ناآمنوس و ناآشنایی به کودک آموخته می شود که کودک قادر به درک آنها نیست عدم درک معنای واژه ها از یک طرف او را از اندیشیدن باز می دارد و از طرف دیگر از درک و تأمین زبان مادریش به طور طبیعی جلوگیری می کند و به دنبال چنین فرآیندی احساسات روانی-عاطفی که تأثیرات منفی برجای می گذارد از قبیل سرخوردگی، عدم اعتماد به نفس، خجالتی بودن کودک، ناتوانی در از اظهار رای، مطیع و وابسته بودن، افت تحصیلی، ترک تحصیل و... را به همراه خواهد داشت.

از طرف دیگر، اگر فلسفه تعلیم و تربیت رسمی را کمک به رشد و شکوفایی استعدادهایی بلقوه و نهان انسان بدانیم آیا استعدادهای بلقوه کودکان آذربایجانی با این وضعیت موجود فرصتی برای شکوفایی می یابند یا برعکس.

توانایی های وجودی آنها در نطفه خفته خواهد شد ؟ آیا عدالت آموزشی حکم می کند که فرزندان این خطه با زبانی که نمی فهمند آموزش ببینند تا کمی می خواهیم نتایج پژوهش های علمی در این حوزه را که آسیب های روانی-عاطفی این روند را گوشزد می کنند نادیده بگیریم ؟ تا کی مجری نظریات محمود افشارها خواهیم بود و حقوق اساسی و اولیه فرزندان این خطه را نادیده خواهیم گرفت.

واژه های تازه از یافت زبان کلی .

حالا، این فرصت در کجا و چگونه برای یک کودک فراهم می شود. مطمئناً در اجتماعی که در آن زندگی می کند و از طریق فرهنگی که به آن تعلق دارد. و از زبانی که به آن تکلم می شود. زیرا زبانها دارای خصوصیات متفاوتی هستند. تفاوت آنها در وسعت واژگان آنها و شیوه هایی که هر زبان در ساختن واژگان جدید با ایجاد تفاوت های ظریف معنایی دارد، قابل شناسایی است.

نتایج پژوهش های مختلف نشان می دهد که افراد دو زبانه در واقع کلماتی را که در دو زبان معادل یکدیگر هستند به طریق مختلف دریافت می کنند، آنچه فرد در مورد امری می داند تا حدودی با توجه به زبان مورد استفاده اش فرق می کند. لذا می توان گفت دانش ما از آن چیز کلاً یک قطعه اطلاعات واحد و ساده نیست که در محلی در ذهن ما قرار گرفته باشد، به طوری که بتوانیم مستقل از زبانی که صحبت می کنیم، بدان دست یابیم، در پژوهش های دیگر نیز می توان شواهد بیشتری یافت، مبنی بر اینکه بعضی از چیزهایی را که درباره آنها اطلاعاتی داریم، وابسته به زبان مادری

در عصر حاضر، اگر زبانی را از دایره آموزش رسمی حذف نمائیم، مطمئناً با گذشت زمان، دچار ضعف شده، از توان علمی و ادبی آن کاسته خواهد شد. حال اگر از یک طرف زبان بصورت رسمی آموزش داده نشود و از طرف دیگر زبان دیگری که لغات، واژه ها، اصطلاحات، گرامر و... آن برای کودکی که اصلاً با آن زبان بیگانه است، آموزش داده شود، در رشد شناختی و عاطفی کودک تأثیرات منفی خواهد داشت.

باید خاطر نشان ساخت که زمینه اجتماعی-فرهنگی، عامل بسیار مهمی در رشد ذهنی کودک بوده و در یادگیری زبان، که عامل مهم در رشد اندیشه است، نقش غیر قابل انکاری دارد.

تلسوی با درک عمیق خود از سرنوشت واژه و معنی، به گونه ای روشن تر از بسیاری مریبان دیگر، ناممکنی صرف انتقال مفهوم از آموزگار به شاگرد را تشخیص داد، او دریافت که با توضیحات ساختگی، حفظ کردن های زورکی، تکرار نمی توان به کودک زبان ادبی دیگری را آموخت، وی می گوید آنچه کودک بلدان نیاز دارد، فرصتی است برای بدست آوردن مفهومها و